

بررسی نقش و جایگاه ایل لشنی در تحولات ایالت فارس از اواخر صفویه تا پایان قاجاریه

مجتبی جوکار*، رضا معینی رودبالی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شیراز؛ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان

تاریخ دریافت: (۱۳۹۳/۰۴/۳۱) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۷/۰۶/۱۴)

A Study of Role and Status of the *Lashani* Tribe in the Fars Province from Late Safavid to the End of Qajar Era

Mojtaba Jokar, Reza Moeini Roudbali

Ph.D Student of Islamic History, Shiraz University;
Assistant Professor of History Department, Farhangian University

Received: (2014. 07. 22)

Accepted: (2018. 09. 05)

Abstract

Lashani, as one of the small tribe of Fars, has gone through a tumultuous period. The tribe was first mentioned in the late sources of Safavid period when they participated in the fight against the Afghans. Gaining power by Karim Khan Zand and his presence in the Fars province, they allied with him and constituted a part of his army. Early in the Qajar period, some groups of *Lashanies* were exiled to other areas and majority of them took refuge to Qashqai. In 1291, after the separation of the Qashqai, the tribe, which had been assigned as a Toyul (fief/feud) to Hekmat family, played a prominent role in the events of Fars, particularly in the struggle against the southern police. However, they played a prominent role in Fars events, especially in fighting against South Persia Rifles (S.P.R). This question has been raised: What role has this tribe played in the province of Fars from the late Safavid period to the end of the Qajar era? In response to this hypothesis, *Lashani* was a small tribe who had lived in Persia for many years before the Zand dynasty was formed, and in historical ups and downs when connected with people, governments and tribes of power influenced by developments and events in Fars. This study based on descriptive-analytical method and historical texts and field research set out to investigate role and status of *Lashanies* in Fars from late Safavid up to the end of Qajar dynasty.

Keywords: *Lashani*, Safavid, Zand, Qajar, South Persia Rifles (S.P.R).

چکیده

لشنی، به عنوان یکی از ایلات کوچک فارس، دوران پرفراز و نشیبی را طی نموده است. از این ایل اولین بار در منابع اواخر دوره صفویه نام برده شده که در مبارزه علیه افغان‌ها شرکت نمودند. با قدرت‌گیری کریم‌خان زند و حضور وی در فارس، لشنی‌ها با وی متحد و جزئی از ایل زند شدند. در اوایل دوره قاجار بخشی از لشنی‌ها به دیگر مناطق تبعید و اکثر ایشان در قشقایی پناهنده شدند. در سال ۱۲۹۱ق، پس از جدایی از قشقایی‌ها، این ایل که به عنوان تیول به خاندان حکمت واگذار شده بود، در حوادث فارس علی‌الخصوص مبارزه علیه پلیس جنوب نقش پررنگی ایفا کرد. این سؤال مطرح شده است که این ایل در ولایت فارس از اواخر دوره صفویه تا پایان حکومت قاجار چه نقش و جایگاهی داشته است؟ در پاسخ این فرضیه آمده که لشنی‌ها ایل کوچکی بودند که سال‌ها پیش از شکل‌گیری حکومت زند در فارس ساکن بودند و در فراز و نشیب تاریخی، هرگاه با افراد، حکومت‌ها و قبایل قدرتمند پیوند و ارتباط می‌یافتند در تحولات و حوادث فارس تأثیرگذار بودند. این پژوهش سعی بر آن دارد تا به روش تحلیلی و توصیفی و براساس منابع مکتوب و میدانی نقش و جایگاه لشنی‌ها در فارس را از اواخر صفویه تا پایان قاجار بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: لشنی، صفویه، زند، قاجار، پلیس جنوب.

* Corresponding Author: jokar62@gmail.com
rezamoeini60@gmail.com

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

(اوبرلینگ، ۱۳۸۳: ۷۸). هنری فیلد این ایل را پس از جدایی از قشقایی به دو دسته خفرکی و آواده طشکی تقسیم و طوایف فرعی هر کدام را معرفی کرده است. نویسنده کتاب *کردان پارس و کرمان* که به اشتباه معتقد است کهن‌ترین اثری که از لشنی‌ها نام برده مربوط به سال ۱۳۰۵ق است، آنان را از بازماندگان کردان دوره زندیه می‌داند (صدادکتش، ۱۳۸۱: ۲۳۵).

پژوهش حاضر، ضمن روشن نمودن خاستگاه ایل لشنی، در پی پاسخگویی به این پرسش است که این ایل در ولایت فارس از اواخر دوره صفویه تا پایان حکومت قاجار چه نقش و جایگاهی داشته است؟ برای پاسخ، فرضیه ذیل به آزمون گذاشته شده است که: لشنی‌ها ایل کوچکی بودند که سال‌ها پیش از شکل‌گیری حکومت زند، در فارس ساکن بودند و در فراز و نشیب تاریخی، هرگاه با افراد، حکومت‌ها و قبایل قدرتمند پیوند و ارتباط می‌یافتند، در تحولات و حوادث فارس تأثیرگذار بودند.

در این بررسی گردآوری داده‌ها براساس نوشته‌های مورخان ایرانی و از روش تحقیق تاریخی و به شیوه توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. این تحقیق، ضمن تأیید فرضیه ارائه شده، نقش و تأثیر ایل لشنی در حوادث فارس در این دوران تاریخی را نشان می‌دهد و در حقیقت، در جهت تکمیل تاریخ تحولات منطقه و کشور تدوین شده است.

۲. خاستگاه لشنی‌ها در فارس

نظریه غالب در بین اکثر پژوهشگران و بزرگان ایل لشنی این است که لشنی‌ها در زمان زندیه و به همراه کریم‌خان زند از لرستان به فارس وارد شده‌اند. قدیمی‌ترین کتابی که لشنی‌ها را بخشی از

فارس مانند بسیاری از نواحی سرزمین ایران محل اسکان قبایل، طوایف و تیره‌های مختلف ایلات و عشایر با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت است که در تاریخ این سرزمین نقش به‌سزایی ایفا کرده‌اند. بررسی تاریخ تحولات یک سرزمین، بدون بررسی تحولات اقوام و مناطق تشکیل‌دهنده آن، کامل نیست؛ چون هر قوم و منطقه‌ای، اگرچه در روند تحولات کلی سرزمینش مشترک است، اما تاریخ ویژه خود را داشته و حوادث و تحولاتی را نیز دیده است که گاه بر تحولات کلی تأثیر نهاده و گاه از آن تأثیر پذیرفته است. بنابراین رابطه تعاملی میان تاریخ کلی یک سرزمین و تاریخ مناطق تشکیل‌دهنده آن وجود دارد و درک درست هر یک بدون دیگری میسر نیست. از این رو برای تکمیل بررسی تحولات تاریخی ایران، توجه به تاریخ اختصاصی فارس و به تبع آن، توجه به تاریخ و تحولات اقوام و مناطق فارس ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

برخی از ایلات فارس، چون قشقایی و خمسه، جزء ایلات بزرگ بوده‌اند و از آنان سخن بسیار رفته است؛ اما در این میان برخی ایلات و طوایف کوچک‌تر نیز بوده‌اند که صاحب نظران کمتر به آنها توجه کرده‌اند. یکی از این ایلات، لشنی است که بخش کوچکی از جامعه ایلی فارس را تشکیل می‌داد؛ اما به نوبه خود، در دوره‌های مختلف تاریخی، در حوادث فارس نقش‌های مهم داشته‌اند.

تاکنون پژوهشی مستقل که تاریخ این ایل را در این دوره تاریخی بررسی کند صورت نگرفته است. اوبرلینگ در کتاب *کوچ نشینان قشقایی فارس* به حضور لشنی‌ها در ایل قشقایی بعد از سقوط زندیه و سپس جدایی آنها از این ایل اشاره نموده است

واصل، کلانتر لشنی‌های آباء طشک بود (شکل شماره ۱). سکندر امان‌اللهی بهاروند آنان را از لرهای فارس می‌داند که در زمان کریمخان زند به ایالت فارس کوچ کرده‌اند (امان‌اللهی، ۱۳۷۰: ۲۲۷). جمشید صداقت‌کیش نیز حضور لشنی‌ها در فارس به همراه کریم خان زند را تأیید کرده است، با این تفاوت که آنان را از بازماندگان قبایل کرد می‌داند (صداقت‌کیش، ۱۳۸۱: ۲۳۵). جالب توجه است که اکثر بزرگان لشنی نیز خود بر این عقیده هستند.

اما شواهد و قرائنی وجود دارد که ثابت می‌کند این پژوهشگران در نوشته‌های خود دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا براساس اسناد و منابع موجود که در سه دسته قابل تقسیم‌بندی است، حضور لشنی‌ها در فارس به قبل از دوران زندیه بازمی‌گردد.

۱. سند: در واقع این سند که در شعبان المعظم سنه ۱۱۱۵ق تحریر یافته، متعلق به دوره صفویه است که براساس آن بزرگان طایفه جیشنی ساکن در قنقری کوچک فارس از شاه سلطان حسین تقاضا کرده‌اند که نیروهای دولت صفوی از دخالت اعراب شیبانی و لشنی‌ها در املاک آن طایفه ممانعت به عمل آورند (شکل شماره ۲).

در سند مزبور صراحتاً به جماعت لشنی اشاره شده و در بخشی از سند ذکر شده که

... چون در این وقت علی‌خان و رضاعلی و اسماعیل و دهدار حسین و شرکاء قنقری به عرض رسانیدند که قشلاق جیرود و دولاب و شورجه و کر از قدیم الایام الی الآن قشلاقات اجدادی و موروثی ایشان است و پروانچه مافی زمان نواب خاقان خلدآشیان در دست دارند که مقرر شد که الوسات و احشامات در آن محال نزول و سکنی نموده مزاحمت نرسانند و جماعت لشنی

ایل زندیه می‌داند، سفرنامه قم، تألیف افضل‌الملک کرمانی، است. کتاب یاد شده که درباره شرح احوالات افضل‌الملک در ایام حکمروایی وی در قم می‌باشد، اطلاعات بسیار پرارزشی در مورد شهر قم در دوران قاجار می‌دهد. در بخشی از مطالب کتاب، که به معرفی ایلات قم می‌پردازد، آمده:

اینها [ایلات قم] هفت طایفه می‌باشند که کلاً جزو زند محسوب می‌شوند (افضل‌الملک کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

وی این هفت طایفه را به این ترتیب نام می‌برد:

۱. طایفه زندیه، ۲. طایفه گائینی، ۳. طایفه سعدوند، ۴. طایفه عبدالملکی، ۵. طایفه کلهر، ۶. طایفه کرزه بر، ۷. طایفه لشنی.

مؤلف کتاب سفرنامه قم در مورد لشنی‌ها می‌افزاید:

دیگر از طایفه‌هایی که جزو زند است، طایفه لشنی است؛ ساکن شهر هستند؛ در جزو مالیات قدیم مالیاتی داشتند؛ اکثر مردان ایشان وفات کردند. چند سال مالیات آنها لاوصول ماند و بعضی مالیات را از زنان می‌گرفتند؛ حشم و شتر و بیلاق و قشلاقی ندارند. در ممیزی هزار و دویست و نود و شش، تخفیفی به آنها مرحمت شد. طایفه ضعیفی هستند (همان: ۱۱۵).

محمدخان زند، مشهور به امیرشوکت، از نوادگان لطفعلی‌خان زند، با تشکیل گروه مرکزی خاندان زند، در سال ۱۳۳۱، با درج آگهی در روزنامه *ایران*، در تهران برای یافتن کسانی که با داشتن شجرنامه منسوب و وابسته به خاندان زند بودند، اقدام می‌کند و از آنان می‌خواهد که مدارک خود را دال بر آن ادعا، برای دریافت کارت ارسال دارند. از جمله کسانی که براساس این آگهی توانست نسب‌نامه دریافت کند و از ایل زند شناخته شود، اسمعیل‌خان

قلعه را در اختیارش قرار خواهند داد. آنان به وعده خود وفا نمودند و در روز جمعه سیزدهم ماه صفر سال ۱۱۶۸ق بی‌جنگ و جدل قلعه شیراز را به سپاهیان زند تسلیم کردند (فسائی، ۱۳۸۲: ۵۹۶؛ کلاتر، ۱۳۶۲: ۵۱-۵۲).

حضور یکی از بزرگان لشنی در شهر شیراز، به عنوان محافظ قلعه از طرف آزادخان افغان، به وضوح این مسئله که لشنی‌ها به همراه خان زند به فارس آمده‌اند را رد می‌کند.

۳. منابع میدانی: علاوه بر این در قبرستان‌های مناطق ارسنجان و آباد طشک که هم‌اکنون نیز محل اسکان لشنی‌هاست، سنگ قبرهایی از این ایل یافت می‌شود که تاریخ دوران صفویه و قبل از آن را دارد و این به نوبه خود گواه مستدلی است مبنی بر اینکه لشنی‌ها سال‌ها پیش از حضور کریم خان زند در فارس حضور داشته‌اند (شکل شماره ۳).

نتیجه اینکه، هرچند به دلیل عدم مدارک و شواهد کافی، مشخص کردن خواستگاه اصلی لشنی‌ها غیرممکن است ولی مشخص است که آنان در اواخر دوره صفویه، به عنوان یکی از ایلات فارس از سرکردگان منطقه شول بوده و در سایر مناطق چون شیراز، اطراف مرودشت و تخت جمشید، ارسنجان و آباد طشک نیز حضور داشته‌اند. بعدها و با حضور کریم‌خان در فارس، لشنی‌ها با زندیان متحد شده و به علت همکاری گسترده با آنان، جزئی از این ایل شدند.

مؤلف سفرنامه قم این امر را تأیید نموده و آورده است که

مختصر آن این است که طایفه گائینی و سعدوند و عبدالملکی و کلهر و کرزه‌بر و لشنی زودتر از سایر طوایف و قبایل با کریم‌خان زند سازگاری کرده، از

بی‌حساب در قشلاقات مزبوره می‌نمایند و استدعا نمودند که مقرر شود که احدی سیما ولی بیگ مزبور و جماعت لشنی در قشلاقات مزبوره سکنی نمایند و ... (اسکندری، ۱۳۹۲: ۹).

۲. کتب: چندین کتاب که حوادث بعد از سقوط صفویه و قبل از شکل‌گیری حکومت زند را شرح داده‌اند از لشنی‌ها در فارس نام برده‌اند. نخستین کتابی که از ایل لشنی نام برده، مجمع‌التواریخ است. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی در کتاب خود آورده که لشنی‌ها به عنوان یکی از «سرکردگان» شول، در جنگ با افغانان شهرت پیدا کردند و به یکی از بازماندگان خاندان صفوی به نام سید احمد مرعشی در فتح کرمان به سال ۱۱۳۸ق یاری رساندند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۹۸).

سلطان هاشم میرزا، مؤلف زبور آل داود، عین همین مطالب را از مرعشی صفوی گرفته و در کتاب خویش آورده است (سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۶).

در فارسنامه ناصری و روزنامه میرزا محمد کلاتر نیز آمده که در سال ۱۱۶۷ق تعدادی از لشنی‌ها و طوایف دیگر در نزدیکی تخت جمشید به نیروهای فردی به نام ملامطلب گاوکانی کربالی که ادعای حکومت بر کربال را داشت، ملحق شده بودند. ملامطلب و سپاهش در دشت مرودشت از آزادخان شکست خوردند (فسائی، ۱۳۸۲: ۵۹۵؛ کلاتر، ۱۳۶۲: ۴۸).

هنگامی که کریم‌خان، در سال ۱۱۶۸ق، در تکیه حافظیه، در خارج از شهر، اردو زده بود و قصد تصرف شیراز را داشت، هادی‌خان لشنی و نبی‌خان بیات که به فرمان آزادخان افغان به سمت فرماندهان مستحفظ قلعه شیراز منصوب شده بودند، از طریق میرزا محمد به خان زند چنین پیغام فرستادند که اگر سپاه او از جانب دروازه اصفهان شیراز، یورش آورد،

فارس، باعث تصمیم وی مبنی بر تسلیم شدن به تهماسب دوم و حضورش در بندرعباس شد که مراحل بعدی اقدامات این مدعی سلطنت را در بر می‌گیرد. سید احمد پس از کش و قوس‌های فراوان، سرانجام تسلیم افغان‌ها شد و به دستور اشرف افغان در کنار زاینده‌رود گردن زده شد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۶؛ سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳-۶۳).

۴. لشنی‌ها در دوره زندیه

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، حضور لشنی‌ها در وقایع تاریخی به پیش از به قدرت رسیدن کریم‌خان زند بازمی‌گردد.

در هر دوره تاریخی کاهش اقتدار و نفوذ دولت مرکزی زمینه را برای افزایش قدرت‌های محلی فراهم می‌کند. با فروپاشی دولت متمرکز نادرشاه افشار، قدرت‌های محلی از قبیل رهبران ایلات و حاکمان شهرها که عمدتاً شالوده عشیره‌ای و خاندانی داشتند، درگیر رقابت‌ها و توطئه‌های گوناگون بر پایه منافع محلی و یورش مداوم مدعیان سلطنت شدند.

لشنی‌ها نیز، هرچند ایلی کوچک بودند، اما در این تحولات شرکت کردند. در شرح حوادث مربوط به پس از مرگ نادرشاه، آزادخان افغان حاکم آذربایجان، پس از جنگ قمشه، به قصد تسخیر فارس، از اصفهان حرکت کرد. لشنی‌ها که به یکی از رؤسای کانون قدرت محلی در کربال و حوالی تخت جمشید ملحق شده بودند، در صدد مقابله با این مدعی سلطنت برآمدند. این بار فردی به نام ملا مطلب گاوکانی کربالی، پسر رئیس شمس‌الدین کربالی، که رعیت جوکاری بود، نیرویی دوهزار نفری متشکل از طایفه

روی ارادت که پدران او را اجاق می‌دانستند، به سلطنت متفق‌الکلمه شدند. لهذا محض این همراهی، این شش طایفه اختصاص تامی به طایفه زند پیدا کرده، به طوری کریم‌خان با آنها حفاوت و مهربانی کرد که جزو جمع زند شده، در کتابچه‌های دیوانی همه را زندی خواندند (افضل‌المک کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

۳. لشنی‌ها پیش از شکل‌گیری حکومت زند

پس از سقوط صفویه، سید احمدخان مرعشی صفوی اولین مدعی پادشاهی، بعد از سقوط اصفهان بود. اگرچه او ابتدا و برای دفاع از صفویان با تهماسب دوم همراه شد، پس از مدتی از او جدا گردید و به اقداماتی دست زد که به اعلام رسمی پادشاهی او در کرمان انجامید.

در حمله وی به کرمان است که برای نخستین بار به نام لشنی برخورد می‌کنیم. لشنی‌ها سید احمد را در تصرف کرمان یاری نمودند. مرعشی شرح این حوادث را چنین بیان می‌کند:

سید احمدخان از آنجا سیاوش‌بیگ را که سردار نیریز و سام‌بیگ را که سردار داراب بودند هریک را با هزار سوار با سایر سرکردگان و همچنین مین‌باشی پازهری و لشکر ایچ و اصطهبانات و فسا و خفر و تادوان و مشهد مادر سلیمان و بابونه‌بیگ بواناتی و یولقلی‌بیگ سردار ایل مدک یاری و سرکردگان در شول مانند لشنی و ممسنی و فهونده و سفیدبانی متوجه کرمان گردید (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۸).

سید احمد پس از تصرف کرمان همه اقداماتی که برای مقام شاهی لازم بود، را انجام داد و درباری تمام عیار با منشیان و قاپوچیان و تجملات دیگر ترتیب داد (فلور، ۱۳۶۷: ۴۳) به نام احمدشاه تاج بر سر نهاد. شکست سید احمد از محمدخان بلوچ، حاکم

لشنی‌ها از سیاست کوچ اجباری استفاده کردند. آغا محمدخان قاجار بخشی از این ایل را به سایر نواحی کشور، از جمله قم، تبعید نمود. افضل‌الملک که به معرفی ایلات و عشایر قم می‌پردازد، می‌نویسد:

ایلات دارالایمان قم، اصل آنها از مملکت فارس است. در عهد خاقان شهید، آقا محمد شاه بزرگ، آنها را کوچانیده، در قم مسکن دادند (افضل‌الملک کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

در گزارشی که از سال ۱۲۹۵ ق در اختیار است، وضعیت لشنی‌های ساکن قم چنین بیان شده است: مردمانی آسوده و قلیل‌العددند مواشی و حشمتی چندان ندارند. شغل آنها کاسبی و زراعت است. چند نفر معتبر دارند و قدری چارواداری می‌کنند. مالیات آنها به صعوبت وصول می‌شود. از سکنه شهرند (مدرسی طباطبایی: ۱۳۶۴: ۸۳).

این تبعید و کوچ اجباری در سال‌های بعد نیز ادامه داشته است. در سال ۱۳۲۳ ق سالارامجد، رئیس ایل شاهسون، مأموریت پیدا می‌کند لشنی‌هایی که مابین یزد و کرمان و فارس زندگی می‌کردند را به تهران کوچ داده و در آنجا ساکن کند (سپهر، ۱۳۸۶: ۸۰۵).

با شکست لطفعلی‌خان از آقا محمدخان، بسیاری از طوایف هم‌پیمان کریم‌خان زند، به ایل قشقایی پیوستند (نصیری طیبی، ۱۳۸۸: ۷۶). لشنی‌ها هم یکی از طوایفی بودند که به ایل قشقایی ملحق شدند (ابریلینگ، ۱۳۸۳: ۷۶). در تقسیم‌بندی‌های ایل قشقایی از لشنی‌ها، به عنوان یکی از طوایف رحیمی (رحیملو) قشقایی نام برده می‌شود (بهرامیان، ۱۳۸۷: ۴۱۵).

متأسفانه به دلیل تبعید و همچنین الحاق لشنی‌ها به ایل قشقایی اطلاعات اندکی از آنها در منابع اوایل قاجار موجود می‌باشد. در سال ۱۲۸۸ ق در زمان ایلخانی سلطان محمدخان در ایل قشقایی که از او به عنوان فردی بی‌کفایت یاد می‌شود، قحطی گسترده‌ای

لشنی و مال احمدی و کربالی و متفرقه هر جائی را فراهم آورده و در دشت مرو دشت به مقابله با آزاد خان شتافت؛ اما شکست خورد و راه به جایی نبرد (فسائی، ۱۳۸۲: ۵۹۵؛ کلاتر، ۱۳۶۲: ۴۸).

از بین رفتن امنیت سیاسی و اقتصادی فارس، به دلیل هجوم، چپاول و جنگ‌های متعدد میان رقیبان محلی و مدعیان سلطنت، همکاری کانون‌های قدرت محلی با کریم‌خان زند را ملزم ساخت. این همراهی، علاوه بر اینکه استقلال نسبی قدرت‌های محلی را فراهم می‌کرد، باعث قدرت‌گیری خان زند و تأسیس سلسله زندیه شد.

کمک هادی‌خان لشنی، به عنوان محافظ قلعه شیراز، به کریم‌خان زند، زمینه را برای همکاری و اتحاد دو ایل فراهم ساخت. این موافقت و همراهی باعث شد که لشنی و چند طایفه متحد دیگر مورد توجه خاص کریم‌خان زند قرار گرفته و وارد اتحاد ایلی زند شوند یا، به قول افضل‌الملک کرمانی، زندی شوند (افضل‌الملک کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

دلیل اینکه با وجود اهمیت لشنی‌ها در منابع دوره زندیه نامی از آنها برده نشده، می‌تواند این نکته باشد که به‌طور عموم از آنها به صورت «زند» یاد می‌شده است. از سایر طوایف این اتحاد چون گائینی و سعدوند و عبدالملکی و کرزهر نیز، به‌طور خاص، در منابع دوره زندیه نشانی نمی‌بینیم. اوبرلینگ می‌نویسد که لشنی‌ها به عنوان محافظان شخصی خان زند برگزیده شده بودند (اوبرلینگ، ۱۳۸۳: ۴۳).

۵. لشنی‌ها در دوره قاجار

لشنی‌ها به عنوان یکی از متحدان اصلی خاندان زند، پس از انقراض این سلسله از تعرض قاجاریان مصون نماندند. پادشاهان قاجار با هدف تضعیف قدرت و نفوذ

مجتبی جوکار، رضا معینی رودبالی: بررسی نقش و جایگاه ایل لشنی در تحولات ایالت فارس از اواخر صفویه تا پایان قاجاریه ۱۹۷

کوشکی، بعدها به بهمن‌وند ملحق شدند (Field, 1939: 266).

۶. واگذاری لشنی‌ها به عنوان تیول به خاندان حکمت

در دوره ناصرالدین شاه طایفه لشنی، به عنوان تیول، به میرزا محمد حکیم‌باشی واگذار می‌گردد. از این برهه تاریخ لشنی‌ها با دوران قدرت‌گیری خاندان حکمت و بزرگان ایشان، مانند میرزا محمد حکیم‌باشی، مشارالدوله حکمت و سردار فاخر حکمت پیوند می‌خورد.

در کتاب *خاطرات سردار فاخر حکمت* آمده است که ظاهراً ناصرالدین شاه به بیماری رماتیسم و نقرس مبتلا می‌گردد. داروهای تجویز شده برای وی، از سوی پزشکان مختلف، هیچ‌کدام مؤثر واقع نمی‌شود. در همان زمان خبر می‌دهند که میرزا محمد حکیم‌باشی شیرازی که قصد زیارت مشهد مقدس را داشته، به پایتخت آمده تا دیداری با فرزندش حسام‌الدین میرزا که مشغول تحصیل پزشکی در دارالفنون بود، داشته باشد. میرزا محمد حکیم‌باشی را به حضور شاه فراخواندند و این حکیم ماهر با تجویز دارویی برای شاه، سبب بهبود وی می‌گردد (حکمت، ۱۳۷۹: ۲۴).

شاه نیز در ازای خدمتی که حکیم به وی می‌نماید، به او صله می‌بخشد و نیز لشنی را به عنوان تیول موروثی به حکیم واگذار می‌کند (مصاحبه با آقای احمد بهجت در تاریخ ۹۲/۹/۱۰).

۷. دزدی و غارتگری لشنی‌ها در مناطق فارس، کرمان و یزد

یکی از مسائلی که منابع دوره قاجار به آن پرداخته‌اند، غارتگری و چپاولی بوده که لشنی‌ها در

در فارس روی می‌دهد. با اینکه سلطان محمدخان تا زمان مرگش عنوان ایلخانی را حفظ کرد؛ اما عملاً کاره‌ای نبود و خان‌های سطح پایین‌تر قدرت را در دست داشتند که این را آغازی بر انحلال ایل قشقایی در آن دوره به‌شمار می‌آورند. حدود ۵۰۰۰ خانوار قشقایی به ایل بختیاری پیوستند. در حدود همین تعداد جذب ایلات خمسه شدند و حدود ۴۰۰۰ نفر نیز در روستاهای مختلف یکجانشین شدند. در سال ۱۲۹۱ق/ ۱۸۷۴م لشنی‌ها نیز از ایل قشقایی جدا شدند و خود تیره مستقلی تشکیل دادند (Field, 1939: 266).

لشنی‌ها پس از جدایی از ایل قشقایی، براساس محل سکونتشان، به دو گروه تقسیم شدند. عده‌ای که در بلوک خفرک مرودشت زندگی می‌کردند، به عنوان لشنی‌های خفرکی و گروهی دیگر که محل اصلی زندگی ایشان آباده طشک بود، به عنوان لشنی‌های آباده طشکی معروف شدند. مناطق نام برده متعلق به ناحیه قشلاقی ایل عرب بوده که به لشنی‌ها فروخته شده است (سهم‌پور، ۱۳۷۷: ۲۵۲).

هنری فیلد بر این نکته تأکید می‌کند و می‌آورد: لشنی‌ها تا سال ۱۸۷۴م تیره‌ای از ایل قشقایی بودند و پس از جدا شدن به دو دسته تقسیم شده‌اند و هر دو روستانشین بوده‌اند و یک عده در خفرک [مرودشت] و دسته دیگر در آباده طشک زندگی می‌کنند و عده‌ای مقیم ساحل دریاچه [طشک] هستند. تعداد آنها ۱۵۰۰ خانوار است و قبایل فرعی آن عبارت‌اند از: خفرکی: ۵۰۰ خانوار، مرکب از نیوسر، بازوند، خلیلوند، شاهوند، توتکی؛ و آباده طشکی: ۱۰۰۰ خانوار، مرکب از ایرانوند، عبدالله‌وند، الیاس‌وند، خضروند، مرادوند، نجم‌الدین‌وند، یزدانوند، بهمن‌وند، اولاد شیخ علی، اولاد امیرآقا، تیره‌های مولرمک (مولهک)، تولامکی،

مناطق فارس، کرمان و یزد و راه‌های ارتباطی این مناطق انجام می‌دادند و همین امر باعث شد که از این طایفه گریز از مرکز در اذهان تصویری منفی ارائه شود و از آن به عنوان گروه اشرار و دزد یاد شود (دومورینی، ۱۳۷۵: ۵۵).

دامنه غارتگری لشنی‌ها در یزد آنقدر گسترش می‌یابد که فرخی یزدی در دیوان اشعار خود به این موضوع اشاره کرده و از دزدی‌های فردی علی‌باز نام از سرکردگان لشنی یاد می‌کند (فرخی یزدی، ۱۳۸۰: ۲۸۸):

که چون بیست روز از صفر شد فزون
به تجار شد قلعه جای سکون
همه با تنی خسته و جان ریش
دلی همچو زلف نکویان پریش
که سرمایه [مان] جمله بر باد شد
ز اموال ما فارس آباد شد
شد از رهن چارراه و لشن
حریر و خز ما بدل با خشن
ز جور علی باز دل گشته خون
ز فرض علی بخت ما واژگون

اما اگر به منابع و، به‌خصوص، به وقایع اتفاقیه سعیدی سیرجانی به دقت مراجعه شود، می‌توان تا حدود زیادی به دلایل این کار از سوی لشنی‌ها پی برد:

۷-۱. ظلم و ستم میرزا محمد حکیم‌باشی و مشارالدوله حکمت بر ایشان

پس از آنکه طایفه لشنی به عنوان تیول به حکیم‌باشی واگذار گردید، ظاهراً میرزا محمد نیز، به‌سان دیگر زمین‌داران آن دوران، ظلم و ستم در حق لشنی‌ها را آغاز می‌کند و حاصل دسترنج آنان را، به بهانه دریافت خراج و مالیات، به یغما می‌برد، بنابراین برای لشنی‌ها نیز چاره‌ای باقی نمی‌ماند جز اینکه برای گذران زندگی به دزدی و غارت از

دیگران بپردازند.

در یکی از گزارش‌های وقایع اتفاقیه آمده است: طایفه لشنی، به‌واسطه اینکه حاجی میرزا محمد حکیم‌باشی آنها را از هستی پاک کرده و املاک آنها را بالمره خریده است، تماماً دزد و قطاع‌الطریق شده‌اند و متصل هرزگی و شرارت می‌کنند. ... جمعی از این طایفه لشنی در نیریز عیال خود را گذاشته‌اند و خودشان در خاک کرمان مشغول دزدی هستند و جمعی دیگر از خاک فارس به خاک طهران و قم رفته‌اند. علی‌النقد این طایفه خیلی دزدی و شرارت می‌کنند؛ آن‌هم به‌واسطه بی‌بضاعتی است که حاجی میرزا محمد آنها را گدا کرده است. لاعلاجاً دزدی می‌کنند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۴۳۳).

هنگامی که لشنی‌ها به عنوان اعتراض به رفتار حکیم‌باشی به شیراز آمده و بست نشستند، نه تنها به شکایت آنها رسیدگی نشد؛ بلکه ایشان را بازداشت و در اختیار افراد حکیم‌باشی قرار می‌دادند.

... حضرات لشنی از دست حاجی میرزا محمد حکیم‌باشی به شکایت سر توپخانه بست آمده‌اند، از قراری که می‌گویند، در هشتصد تومان جمع دو هزار تومان اجحاف کرده است (همان: ۲۱۹).

اما نتیجه کار

حضرات لشنی که از دست حاجی میرزا محمد حکیم‌باشی به شکایت بست آمده بودند، به حکم حکومت آنها را گرفته به دست حکیم‌باشی سپردند (همان: ۲۲۰).

۷-۲. خشکسالی‌های پی در پی و گرانی مواد غذایی

خشکسالی پی در پی و هجوم ادواری ملخ باعث کمبود غله و نیز تأمین مایحتاج نیروی پلیس جنوب هم باعث گران شدن مواد غذایی شده بود. حتی

۷-۴. غارت و چپاول لشنی توسط نیروهای دولتی

و قوام‌الملک

لشنی‌ها که در منطقه تحت تسلط خاندان قوام زندگی می‌کردند، همیشه مورد سوء ظن ایشان بودند و به شدت مورد تنبیه واقع می‌شدند.

در یکی از گزارشات وقایع/تفاهیه آمده است:

دیگر آنکه از قرار مسموع در طایفه لشنی قدری اغتشاش به هم رسیده است، جناب قوام‌الملک چند سوار فرستاده‌اند که مرتکبین شرارت را گرفته به شهر بیاورند. حضرات لشنی از این مقدمه مطلع شدند و به کوهستان گریختند، ولی چنین که معلوم می‌شود تقصیری ندارند، معاندین آنها را مقصر نموده‌اند و بی‌جهت اغتشاش در طایفه لشنی انداخته‌اند (همان: ۱۸۰).

در جای دیگر بر سر نزاعی که بین لشنی‌ها و رعایای شخصی به نام «ملک شیخ‌الاسلام» روی می‌دهد، نیروهای دولتی به لشنی‌ها حمله و آنها را به بدترین شکل ممکن به مجازات می‌رسانند:

چند نفر رعیت از طایفه لشنی با رعایای ملک شیخ‌الاسلام دعوا کرده دو نفر از طرفین مقتول می‌شود و چند نفر زخمی. طرفین به حکومت عارض شده‌اند، حکومت ده نفر سوار می‌فرستد که بروند نزد کدخدای ارسنجان، هرچه او تصدیق کرد از آن قرار حکم کند. سوارها نزد کدخدای ارسنجان نرفته اول می‌روند که رعایای لشنی را بگیرند. مردها فرار می‌کنند، سوارها دست به غارت می‌گذارند، چون این طایفه لشنی در هر دهی از دهات خفرک و مرودشت رعیتی دارند، این سوارها جمعیت می‌کنند. به هر دهی که می‌رسند که از این لشنی‌ها را بگیرند مردها فرار می‌کنند. خانه‌شان را می‌چاپند و زن‌ها را اسیر می‌کنند. ملاک همه به حکومت عارض شده‌اند، حکومت از حکم خود پشیمان شده و بی در پی حکم به دست ملاک می‌دهد که کسی مزاحم

زمانی که پلیس جنوب پول نقد برای خرید غله و مواد غذایی پرداخت می‌کرد، بر روی قیمت‌ها تأثیر و باعث افزایش آنها می‌شد. پس یکی دیگر از علل دزدی و راهزنی لشنی‌ها و سایر طوایف در آن مقطع خشکسالی، ملخ‌خوارگی و پیدایش قحطی بوده است (صداقت کیش، ۱۳۹۴: ۵۳۵).

۷-۳. قتل و غارت این ایل از سوی طوایف و

ایلات دیگر

یکی دیگر از دلایل دزدی و غارت از سوی طایفه لشنی، چپاول آنان توسط قبایل رقیب بود. از آنجا که این طایفه جمعیت اندکی نسبت به قبایل دیگر داشت و در منطقه متعلق به ایلات خمسه مستقر بود، دائماً از سوی ایلات بزرگ‌تر که حمایت قوام‌الملک در شیراز را نیز به همراه داشتند، مورد سرقت قرار می‌گرفت.

در وقایع/تفاهیه، در چندین مورد به این موضوع اشاره شده است:

دیگر آنکه اشخاصی که باعث غارت و خرابی طایفه لشنی شده بودند، از سوارهای بهارلو بوده‌اند، حکومت آنها را گرفت. هریک را چوب زیادی زدند و گوششان را بریدند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۹۷).

همچنین ذکر شده

دیگر آنکه طایفه لشنی که فرار کرده بودند، حکومت حکم به قوام‌الملک داده‌اند که طایفه عرب بروند آنها را بگیرند. قوام‌الملک هم مشهدی اسدالله کلانتر یکی از طایفه عرب را مأمور کرد که برود آنها را بگیرد. مشهدی اسدالله هم تمام بلوک خواجه مالی را چاپیدند، ضرر کلی به ملاک رسانیدند، بعضی از فراری‌ها را گرفته به دست آدم حکیم‌باشی دادند (همان: ۳۲۲).

مشیرالممالک که با مشارالدوله به توافق نمی‌رسد، به تهران می‌رود و علیه مشارالدوله اقداماتی انجام می‌دهد (همان: ۷۵-۷۶). هم‌زمان در فارس، به دلیل اختلافات شعاع‌السلطنه فرزند مظفرالدین شاه والی فارس با محمدرضاخان قوام‌الملک، اوضاع آشفته شده بود (صداقت‌کیش، ۱۳۹۴: ۲۷۴).

دو ایل عرب و بهارلو هم از آشوب استفاده کرده و شروع به تجاوز و راهزنی در یزد و کرمان نمودند و قوام‌الملک هم نخواست یا نتوانست ایلات را آرام کند (حکمت، ۱۳۷۹: ۷۶). مشیرالممالک که در تهران حضور داشت، از این شرایط استفاده کرد و عده‌ای از کسبه یزد را، که با او ارتباط داشتند، تحریک نمود تا در تلگراف‌خانه یزد متحصن شوند و از مشارالدوله شکایت کنند که اموال آنان را رعایای لشنی ساکن بلوک آباد طشک که ملک شخصی مشارالدوله بوده، غارات کرده‌اند. سردار فاخر حکمت در کتاب *خاطرات* خویش این موضوع را رد کرده و مدعی است که پدرش، مشارالدوله، افراد لشنی خود را به عنوان قراسوران (امنیه) بین راه قرار داده بود تا از تجاوزات عرب‌ها و بهارلوها جلوگیری کنند؛ اما قراسوران نتوانستند از تجاوزات جلوگیری کنند (همان: ۷۷). به‌رحال مشارالدوله به خاطر دسیسه‌های مشیرالممالک و شخصی به نام آجودان حضور که به عنوان مأمور تحقیق به یزد آمده بود، مجبور به پرداخت چهارده‌هزار تومان در طی دو روز خسارات به تجار و کسبه یزد می‌شود (همان: ۷۹).

مشارالدوله که از اعضای حزب دموکرات فارس بود، خانه‌اش در تهران را، که روبه‌روی مجلس قرار داشت، به انجمنی به نام انجمن مظفری واگذار کرد. در جریان بمباران مجلس، خانه مشارالدوله که

رعایای فلان ده نشود، در خفرک و مرودشت از قراری که می‌گویند محشر غریبی برپا شده است (همان: ۲۳۸). حاصل سخن اینکه هنگامی که لشنی‌ها از سوی خاندان حکمت، سایر ایلات و عشایر، نیروی‌های دولتی و قوام‌الملک مورد غارت و دزدی قرار می‌گرفتند، چاره‌ای نداشتند که خود نیز به چپاولگری روی بیاورند. ناظم‌الاسلام کرمانی نیز با این عقیده هم رأی است و بیان می‌کند

وقتی رعیت فارس و ایل بهارلو و یا لشنی را غارت کردند و آنچه داشتند از دستشان گرفتند، البته آنها هم حمله به کرمان می‌آورند و تا پشت دروازه کرمان را به نهب و غارت می‌برند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۳۵).

۸. قتل مشارالدوله^۱ حکمت به دست لشنی‌ها

مشارالدوله پسر میرزا محمد حکیم‌باشی بود، که پس از مرگ پدر، طایفه لشنی به عنوان تیول به وی واگذار شد. در زمان صدارت عین‌الدوله، مشارالدوله مأمور جمع آوری مالیات یزد بود.

در یزد مشارالدوله با مشیرالممالک یزدی که سال‌ها پیشکار مالیه یزد بود صلاح نرفته، شرف‌الممالک نواب یزدی که از مالیات تمام نقاط و بلوکات یزد اطلاع کامل داشت، وصول مالیات را برعهده گرفت (حکمت، ۱۳۷۹: ۷۹).

۱. میرزا حسام‌الدین که ابتدا لقبش «حافظ‌الصحه» و بعد «مسیح‌الملک» و سپس «مشارالدوله» بود، پسر بزرگ حاج میرزا محمد حکیم‌باشی شیرازی و پدر میرزا نظام‌الدین مشارالدوله و رضا سردار فاخر حکمت، نماینده و رئیس چند دوره مجلس شورای ملی می‌باشد. میرزا حسام‌الدین که از شیراز به تهران آمد، پس از تحصیل طب جدید با لقب و ملقب به لقب «مسیح‌الملک» شده، جزء اطباء دربار سلطنتی گردید و چندی بعد مشارالدوله لقب یافت (بامداد، ۱۳۸۴: ۲۳۲).

لشنی‌ها نیز به عنوان تیول موروثی به وی واگذار می‌گردد. رابطه رضا حکمت با لشنی‌ها، برخلاف پدرش، دوستانه بود و همین روابط حسنه باعث شد که حکمت از قدرت لشنی‌ها برای گسترش نفوذ خود در فارس بهره بگیرد. نخستین فعالیت سیاسی رضا حکمت عضویت در کمیته دموکرات شیراز بود (حکمت، ۱۳۷۹: ۱۰۶-۱۰۷). حکمت، با وساطت مخبرالسلطنه مهدیقلی خان هدایت (والی فارس)، از احمدشاه قاجار لقب فاخرالسلطنه گرفت و چند ماهی نیز به حکومت نیریز منصوب شد (صفائی، ۱۳۶۳: ۶۳۹).

سردار فاخر بیان می‌کند در هنگام اقامتش در خفرک نامه‌ای از مخبرالسلطنه دریافت می‌کند که در آن نوشته شده بود:

رستم‌خان، کلانتر لشنی خفرکی و اتباعش شرارت کرده‌اند و باید رستم‌خان را گرفته به شیراز بیاورید. سردار فاخر علی‌رغم میل باطنی این کار را انجام می‌دهد (حکمت، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

مخبرالسلطنه جهت آرام کردن اوضاع آشفته فارس از سردار فاخر حکمت می‌خواهد به نیریز رفته و قوای «سرکوه» را که به کمک بهارلوه‌ها منطقه را ناامن کرده بودند، تنبیه کند. سردار فاخر شرط انجام این کار را آزادی رستم خان قرار می‌دهد. رستم خان آزاد می‌شود و پس از دلجویی سردار فاخر از او، به خفرک باز می‌گردد (همان: ۱۱۶). سردار فاخر در انجام مأموریت خود موفق می‌شود (هدایت، ۱۳۸۵: ۲۴۸) و بنا بر اعتراف خودش آزاد کردن رستم‌خان باعث می‌گردد لشنی‌های آباده طشک که همگی مسلح بودند، با حس اعتماد و اطمینان بیشتری در این مأموریت وی را همراهی کنند (حکمت، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

۱۰. مبارزه لشنی‌ها با نیروی انگلیسی پلیس جنوب انگلیسی‌ها ظاهراً با هدف تأمین امنیت راه‌های

بیرونی‌اش محل انجمن مظفری بود، به توپ بسته شد. خبر بمباران مجلس و خانه مشارالدوله به شیراز رسید و موجب شد رعایا و زارعین فکر کنند که مشارالدوله در موقعیت خوبی قرار ندارد. چند سارق از رعایای لشنی که در شیراز زندانی بودند، پولی به نایب محمدخان، متصدی زندان دادند و آزاد شدند. آنان بی‌خبر به آباده طشک رفتند و شبی خود را به خواجه جمالی رساندند و مشارالدوله که همیشه در آنجا اقامت داشت را در باغ وی که امروزه به باغ سیاه خان معروف است، به همراه نوکرش بوالوردی، به گلوله بستند (حکمت، ۱۳۷۹: ۶۹).

دلیل کینه لشنی‌ها نسبت به مشارالدوله به رفتار زشت و ناپسند مشارالدوله با دو برادر از بزرگان لشنی به نام‌های ابوالقاسم خان و غریب‌خان باز می‌گردد. ابوالقاسم لشنی که از بزرگان این طایفه بود، ظاهراً به راهزنی مشغول بوده است. مشارالدوله که از تهران به شیراز می‌آید، خود به میان لشنی‌ها رفته و ابوالقاسم را دستگیر می‌کند و به شهر می‌آورد و به قتل می‌رساند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۶۱۲). غریب‌خان، برادر ابوالقاسم خان، به انتقام خون برادر، حسینعلی بیگ نام را که از جانب مشارالدوله در میان لشنی‌ها نایب بود، به قتل رسانده و بدن او را چهار تکه کرده و در قلعه لشنی آویزان می‌کند. حکومت نیز پس از دستگیری غریب‌خان، او را به دهانه توپ می‌بندد. همین امر باعث دشمنی و کینه لشنی‌ها نسبت به مشارالدوله گردیده و در نهایت او را به قتل می‌رساند (همان: ۶۱۳).

۹. لشنی‌ها و سردار فاخر حکمت

پس از قتل مشارالدوله حکمت، پسرش رضا حکمت، اداره امور این خاندان را برعهده می‌گیرد و

تحت فرماندهی یک افسر شجاع جوان به نام «کاپیتان د. ن. کار» از خود ابراز لیاقت نموده به راهزنان حمله برده و علاوه بر وارد آوردن تلفات زیاد اموال غارت شده بسیاری را که شامل یک گاری پست بود، پس گرفتند (سایکس، ۱۳۸۰: ۶۷۶).
لشنی‌ها که از ژوئیه و اوت ۱۹۱۷ / تیر و مرداد ۱۲۹۶، مبارزات خود را شجاعانه با آنها آغاز نمودند و بر استمرار آن نیز پافشاری کردند و زیان‌هایی هم بر آنها وارد آوردند.

سایکس نخست نیروهایی را در ماه اوت به منطقه فرستاد و اطلاعات لازم را در این مورد کسب کرد. در نیریز و قوام‌آباد دو مرکز تدارکاتی که در دو سوی منطقه لشنی‌نشین بود، ایجاد کرد و در ۱۹ سپتامبر / ۲۸ شهریور در هر یک از این نقاط ستونی مستقر گردید. سایکس توضیح می‌دهد:

ستونی که از قوام‌آباد بطرف مشرق از ارسنجان به تشت اولین ده لشنی‌ها حرکت نموده بود، در تحت فرماندهی راتول قرار داشت. آنها این دو را مانند دیگر دهات که روز بعد مشاهده نموده به کلی خالی از سکنه یافتند. خوشبختانه لشنی‌ها تصمیم گرفتند که در خواجه جمالی، قریه‌ای بالای تپه‌ها، مقاومت کنند (همان: ۶۷۷).

مابری که خود در این عملیات حضور داشته، شرح درگیری با لشنی‌ها در خواجه جمالی را نگاشته و بیان می‌کند که ستون قوام‌آباد، پس از دیدن خسارت‌های زیاد، در ساعت شش و پانزده دقیقه بامداد همان روز به سمت روستای خواجه جمالی حرکت کردند. این ستون در ساعت ۹ بامداد متوجه شد که حدود پانصد تا ششصد نفر از نیروهای طایفه لشنی، در نزدیکی روستای خواجه جمالی سنگر گرفته و راه را بر آنها بسته‌اند. فرمانده ارتش انگلستان روستای خواجه جمالی را در آن زمان

تجاری بوشهر - شیراز به اصفهان، ولی در واقع در جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران اقدام به تشکیل پلیس جنوب نمودند. حفاظت از چاه‌های نفت و جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها، به‌خصوص به سمت هندوستان، ضرورت تشکیل این نیرو را بیشتر می‌کرد. ضعف دولت مرکزی، ناامنی، شورش و اوضاع آشفته در مناطق جنوبی، علی‌الخصوص فارس، بهانه مناسب را در اختیار انگلیسی‌ها قرار می‌داد (سفیری، ۱۳۶۴: ۱۰۷).

با تشکیل پلیس جنوب در ایران، علی‌رغم همراهی برخی دولتمردان، از همان بدو تأسیس، مورد مخالفت و اعتراض بسیاری قرار گرفت. انگلیسی‌ها سعی می‌کردند با فرستادن نیرو و لشکرکشی، معترضان و مخالفان را سرکوب نمایند. لشنی‌ها نیز، به همراه چند ایل و طایفه دیگر همچون چاهکی‌ها، اعراب لبومحمدی، چهارراهی‌ها و قرایی‌ها قصد تصرف پادگان نیریز پلیس جنوب را می‌نمایند. انگلیسی‌ها پیش‌دستی کرده و به دستور فرمانده کل پلیس جنوب، سرپرسی سایکس، با نیروی بزرگ و مجهز به مقابله علیه لشنی‌های بخش آواده طشک، به‌ویژه اهالی روستای خواجه جمالی می‌رود.

سایکس خود شرح واقعه را چنین بیان می‌کند:
اولین عشیره‌ای که برای سرکوبی در نظر گرفته شد، عشیره لشنی، از بدنام‌ترین راهزنان جنوب ایران بود. ... دولت ایران به فرمانده کل دستور داده بود که این قبیله را در فصل بهار مجازات و تنبیه نماید، ولی این امر از عهده ی قدرت او خارج بود. در پائیز به قدری کاسه شرارت آنها لبریز شده بود که بیک دسته از افسران ایرانی در نزدیکی انار حمله نمودند. فارن یک اسکادران از بریگاد خود را با یک توپخانه کوهستانی به آن محل فرستاد. ستون هم سه ساعت پس از صدور فرمان به حرکت ۱۵۰ میلی پرداخت. این نیروهای تازه تربیت شده در

غارت کردند ... مردهای آنها بسیاری کشته شدند و بقیه‌السیف خانه‌های خود را کوچ داده فرار کردند ... از این قضیه سایر متمرذین حساب خود را کرده پا از حد و گلیم خود دراز نکردند (رئیس‌الاطبا، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

۱۱. نتیجه

ایل لشنی، به عنوان یکی از ایالات مستقل و کوچک، در تاریخ فارس کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. یافتن خاستگاه ایلی و زمان ورود ایشان به فارس، مانند بسیاری از ایالات و عشایر دیگر، به علت فقدان منابع و اسناد، بسیار مشکل است.

محققان عموماً بر این باورند که لشنی‌ها وابستگان به ایل زند بوده‌اند و به همراه کریم‌خان وارد فارس شده‌اند. اما وجود سنگ قبرهایی از ایشان در دوران صفویه، در ارسنجان و آباده طشک نشان می‌دهد که مدت‌ها قبل‌تر، در فارس حضور داشته‌اند. لشنی‌ها در مبارزه علیه افغان‌ها و کشمکش‌های قدرت بین مدعیان سلطنت، بعد از سقوط صفویه نقش‌آفرینی کردند و سید احمدخان مرعشی صفوی را در تصرف کرمان همراهی نمودند. در زمان حضور کریم‌خان زند در فارس، به دلیل اتحاد و حمایت از کریم‌خان در راه رسیدن به قدرت، به مقام‌های بلندی در دربار خاندان زند دست یافتند تا جایی که به عنوان محافظان شخصی حاکمان این سلسله انتخاب شدند.

پس از زوال و فروپاشی حکومت خاندان زند، قاجاریان با هدف تضعیف طایفه لشنی، با استفاده از سیاست کوچ اجباری، بخشی از لشنی‌ها را به سایر مناطق تبعید کردند. گروهی از لشنی‌ها به ایل قشقایی پناهنده و به آن ملحق شدند. اما حضور لشنی‌ها در ایل قشقایی چندان به درازا نکشید و پس

چنین توصیف کرده است:

این روستا در حاشیه شمالی جلگه ناهموار سنگی واقع شده و در دامنه تند بلندی‌های پرشیبی قرار دارد که بخش جنوبی ارتفاعات ده هزار پایی کوه ولی کنار گردنه خالص را تشکیل می‌دهد. در این روستا گذشته از یک قلعه محکم و استوار، شش برج جداگانه، چند باغ پر از درخت و مزارعی محصور در دیوارهای سنگی نیز قرار داشت. اراضی پرشکاف و آکنده از سنگ و ناهمواری‌ها نیز آن را از جلگه اطرافش جدا ساخته بود که لشنی‌ها مردانه از آن دفاع می‌کردند (ماهرلی، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

روستای خواجه جمالی به دست نیروهای انگلیسی غارت و از طرفین تعدادی کشته شدند و در این ماجرا از لشنی‌ها هشت نفر جان باختند (صداقت‌کیش، ۱۳۹۴: ۶۶۱).

انگلیسی‌ها دستور داشتند در مسیر خود، روستاها و قلعه‌ها را خراب کنند و حتی اموال آنها را هم به یغما ببرند. لذا روز بعد ستون قوام‌آباد، پس از تخریب روستا و قلعه‌های خواجه جمالی، راه خود را به سمت جنوب ادامه دادند و در کوشکک به ستون نیریز ملحق گردیدند. آنگاه افراد راه نیریز را در پیش گرفته و در ۲ اکتبر/ ۱۰ مهر به نیریز رسیدند و در دژ و قلعه اس. پی. آر (S.P.R) مستقر شدند. (ماهرلی، ۱۳۶۹: ۱۱۷).

صاحب‌درة‌الانوار حسنی که وقایع آن روزگار را نوشته، از اقدامات انگلیسی‌ها در فارس، جهت برقراری امنیت، استقبال کرده و از سرکوبی لشنی‌ها به‌دست انگلیسی‌ها، به عنوان عاملی بسیار مهم در این امر یاد می‌کند و می‌نویسد:

گردنکشان بسیاری تسلیم شدند و بسیاری خودسر و اطاعت نکردند، در مقام سرکوبی آنها برآمدند مثل ایل لشنی پس از کشمکش و کوشش بر آنها غلبه جستند و بالمره آنها را

از جدایی از قشقای‌ها به دو گروه تقسیم شدند، گروه نخست به مناسبت نام منطقه محل سکونتشان (لشنی خفرکی) و گروه دوم با نام لشنی‌های آباد طشکی شناخته شده‌اند.

در زمان ناصرالدین شاه لشنی به عنوان تیول به میرزا محمد حکیم‌باشی، جد بزرگ خاندان حکمت، واگذار می‌گردد و از این برهه به بعد، تاریخ این طایفه به خاندان حکمت پیوند می‌خورد. به علت ظلم و ستم بسیاری که از سوی میرزا محمد حکیم‌باشی و پسرش، مشارالدوله حکمت، به لشنی‌ها وارد می‌شود و از سوی دیگر غارت و چپاول این ایل به دست ایلات قوی‌تر منطقه، چون عرب‌ها و بهارلو و نیروهای دولتی، روزبه‌روز شرایط بر لشنی‌ها سخت‌تر می‌گردد و برایشان چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه خود نیز راه دزدی و غارتگری را انتخاب نمایند. ایشان مناطق اطراف چون کرمان و یزد و راه‌های ارتباطی و تجاری را برای این منظور انتخاب می‌کنند.

یکی از نکات برجسته در تاریخ این طایفه به دوران جنگ جهانی اول و مقابله ایشان با انگلیسی‌ها باز می‌گردد. در زمان اشغال فارس به دست انگلیسی‌ها و تشکیل پلیس جنوب در منطقه، قبایل و گروه‌های مختلفی به مقابله با نیروهای بیگانه پرداختند. لشنی‌ها نیز در منطقه آباد طشک و روستای خواجه جمالی با انگلیسی‌ها درگیر می‌شوند.

افضل‌الملک کرمانی (۱۳۸۴). *سفرنامه قم*. تصحیح زهرا اردستانی. قم: زائر.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۰). *قوم لر، پژوهشی درباره پیوستگی‌های قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران*. تهران: آگاه.

بامداد، مهدی (۱۳۸۴). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*. تلخیص ذبیح‌الله علیزاده اشکوری. تهران: فردوس.

بهرامیان، الله‌داد (۱۳۸۷). *نگاهی به تاریخ و فرهنگ ایلات شش بلوکی و رحیم‌لو قشقای*. شیراز: قشقای.

حکمت، رضا (۱۳۷۹). *خاطرات سردار فاخر حکمت*. به کوشش س وحیدنیا. تهران: نشر البرز.

رئیس‌الاطبا، میرزا علاءالدین حسین (۱۳۸۹). *دره الانوار حسنی*. تصحیح علی‌اکبر صفی‌پور و پرتو پروین. شیراز: تخت جمشید.

سایکس، سر پرسى مولزورث (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*. ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: افسون.

سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶). *مرآت الوقایع مظفری*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.

سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۳). *وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ قمری*. تهران: آسیم.

سفیری، فلوریدا (۱۳۶۴). *پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)*. ترجمه منصوره اتحادیه و، منصوره جعفری فشارکی. تهران: نشر تاریخ ایران.

سلطان هاشم‌میرزا (محمد‌هاشم بن محمد مرعشی) (۱۳۷۹). *زبور آل داوود*. تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.

سهام‌پور، هوشنگ (۱۳۷۷). *تاریخچه ایلات و عشایر خمسه فارس*. شیراز: کوشامهر.

صداقت‌کیش، جمشید (۱۳۸۱). *کردان پارس و کرمان*. ارومیه: صلاح‌الدین.

از جدایی از قشقای‌ها به دو گروه تقسیم شدند، گروه نخست به مناسبت نام منطقه محل سکونتشان (لشنی خفرکی) و گروه دوم با نام لشنی‌های آباد طشکی شناخته شده‌اند.

در زمان ناصرالدین شاه لشنی به عنوان تیول به میرزا محمد حکیم‌باشی، جد بزرگ خاندان حکمت، واگذار می‌گردد و از این برهه به بعد، تاریخ این طایفه به خاندان حکمت پیوند می‌خورد. به علت ظلم و ستم بسیاری که از سوی میرزا محمد حکیم‌باشی و پسرش، مشارالدوله حکمت، به لشنی‌ها وارد می‌شود و از سوی دیگر غارت و چپاول این ایل به دست ایلات قوی‌تر منطقه، چون عرب‌ها و بهارلو و نیروهای دولتی، روزبه‌روز شرایط بر لشنی‌ها سخت‌تر می‌گردد و برایشان چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه خود نیز راه دزدی و غارتگری را انتخاب نمایند. ایشان مناطق اطراف چون کرمان و یزد و راه‌های ارتباطی و تجاری را برای این منظور انتخاب می‌کنند.

یکی از نکات برجسته در تاریخ این طایفه به دوران جنگ جهانی اول و مقابله ایشان با انگلیسی‌ها باز می‌گردد. در زمان اشغال فارس به دست انگلیسی‌ها و تشکیل پلیس جنوب در منطقه، قبایل و گروه‌های مختلفی به مقابله با نیروهای بیگانه پرداختند. لشنی‌ها نیز در منطقه آباد طشک و روستای خواجه جمالی با انگلیسی‌ها درگیر می‌شوند.

منابع

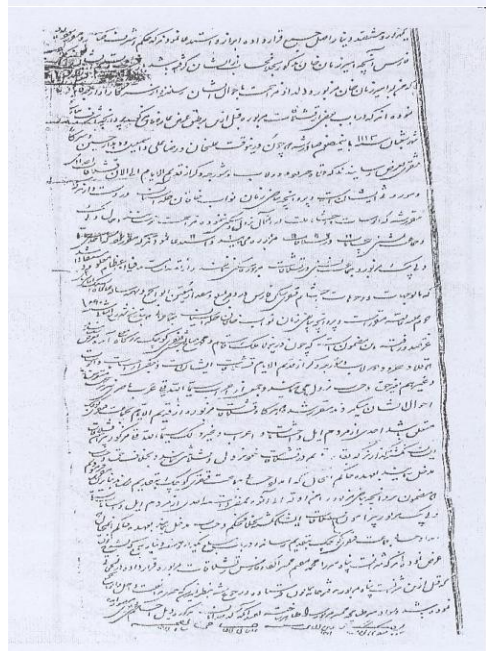
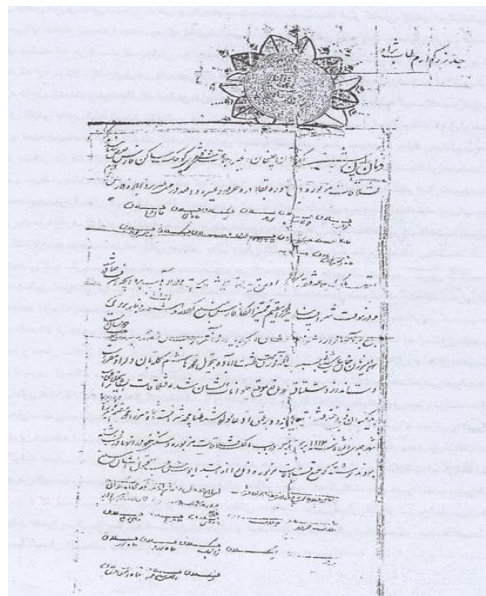
ابرلینگ، پی‌یر (۱۳۸۳). *کوچ‌نشینان قشقای فارس*. ترجمه فرهاد طیبی‌پور. تهران: شیرازه.

اسکندری، نسرین؛ اسکندری، اکبر (۱۳۹۲). *گنجینه‌های نهفته (اسنادی از ارسنجان، سرچهان و شیراز)*. شیراز: نوید.

مجتبی جوکار، رضا معینی رودبالی: بررسی نقش و جایگاه ایل لشنی در تحولات ایالت فارس از اواخر صفویه تا پایان قاجاریه ۲۰۵



شکل شماره ۱- نسب نامه صادره از سوی گروه مرکزی خاندان زند برای اسمعیل واصل از بزرگان لشنی‌های آباده طشک



صداقت‌کیش، جمشید (۱۳۹۴). مبارزات مردم فارس علیه پلیس جنوب. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

صفائی، ابراهیم (۱۳۶۳). رهبران مشروطه. تهران: جاویدان.

فرخی یزدی، محمد (۱۳۸۰). مجموعه اشعار فرخی یزدی. تهران: نگاه.

فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری.

تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.

فلور، ویلم (۱۳۶۷). اشرف افغان بر تختگاه اصفهان.

ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.

کلانتر، میرزا محمد (۱۳۶۲). روزنامه میرزا محمد

کلانتر فارس. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران:

طهوری.

مابری، جیمز (۱۳۶۹). عملیات در ایران (جنگ جهانی

اول ۱۹-۱۹۱۴). ترجمه کاوه بیات. تهران: رسا.

مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۶۴). قم‌نامه. قم: کتابخانه

حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل (۱۳۶۲). مجمع

التواریخ. تصحیح عباس اقبال. تهران: طهوری و

سنایی.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی (۱۳۸۴). تاریخ

بیداری ایرانیان. تهران: امیرکبیر.

نصیری طیبی، منصور (۱۳۸۸). نقش قشقایی‌ها در

تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: دفتر برنامه‌ریزی

اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم،

تحقیقات و فناوری.

هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵). خاطرات و خطرات: توشه‌ای

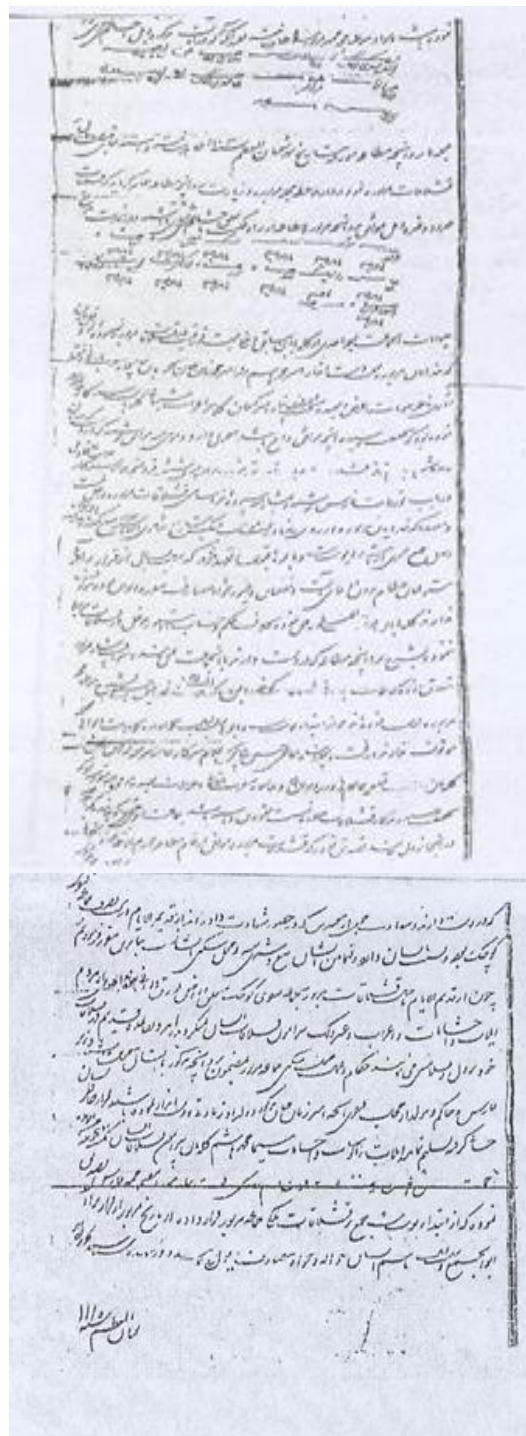
از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی

من. تهران: زوآر.

Field, Henry (1939). Contributions to the anthropology of Iran. Chicago: Field museum of natural history.



شکل شماره ۳- سنگ قبر متعلق به مرحوم گداعلی بیگ ولد رستم بیگ لشنی به تاریخ شهر محرم سنه ۱۰۱۰ ق واقع در قبرستان روستای خبریز شهرستان ارسنجان



شکل شماره ۲- تصویر سند متعلق به سال ۱۱۱۵ ق که بر اساس آن بزرگان طایفه جیشنی ساکن در قنقوی کوچک فارس از شاه سلطان حسین تقاضا کرده‌اند که نیروهای دولت صفوی از دخالت اعراب شیبانی و لشنی‌ها در املاک خود ممانعت به عمل آورند.